

آیین شهریاری از دیدگاه سعدی

قسمت اول

مجید زهتاب*

مقدمه

در آغاز این بحث ذکر این نکته ضروری است که در قرون گذشته، در فقدان نهادهای مرتبط با حکومت از قبیل دولت، وزارتخانه‌ها، مجلس، احزاب و سازمانهای مختلف همه وظایف آنها به نحوی در یک فرد خلاصه می‌شد و آن هم شهریاری بود. به همین دلیل مخاطب قریب به اتفاق توصیه‌های خردمندان در خصوص مسائل سیاسی و حکومتی، شخص شهریاری بوده است. بر این اساس سعی کرده‌ایم، تمامی ویژگیهای نظام سیاسی مورد نظر را از توصیه‌ها و سفارشهای سعدی به پادشاهان استخراج و دسته‌بندی و تحلیل کنیم. البته به دلیل تمرکز همگی وظایف پیش‌گفته در شخص شهریاری، ویژگیهای حاکمیت هم در همین توصیه‌ها تمرکز یافته است.

در این بحث سعی بر این است که خصوصیات نظام سیاسی مورد نظر سعدی، با کاوش در ویژگیهای شهریاری مورد نظر او به دست آورده شود. چرا که شهریاری، آیین تمام‌نمای حکومت و نماینده تمام قوتها و ضعفهای نظام سیاسی مورد نظر سعدی است و اگر «شهریار» به‌راستی یار و یاور شهر و کشور باشد، بی‌شک حکمروای مطلوب است، تکرار فراوان واژه «شهریار» در این مباحث به همین دلیل است. در این قسمت از میان صفات و ویژگیهای مورد نظر سعدی به «خداترسی و پرهیزکاری»، «دادگری»، می‌پردازیم:



به درگاه فرمانده ذوالجلال
چو درویش پیش توانگر بنال

خداترسی و پرهیزکاری

سعدی شرط اول پادشاهی را خداترسی و پرهیزکاری شهریاری می‌داند؛ او معتقد است که شهریاری اگر اهل دیانت و تقوا نباشد، میاهوی حکومت یا به تعبیر سعدی «شوکت و ناموس» پادشاهی او ارزشی ندارد. او شکوه و عظمت پادشاه بی‌دیانت را مثل صدای مهیب طبل میان تهی می‌داند:

نیاز باید و طاعت، نه شوکت و ناموس

بلندبانگ چه سود و میان تهی چو درای؟^۱

سعدی اصولاً بزرگی و مهتری را در قبول فرمان حضرت حق می‌داند و معتقد است که حاکم اگر ترک فرمان خداوندی کند، حکومت او فایده‌ای ندارد:

مهتری در قبول فرمان است

ترک فرمان دلیل حرمان است

* - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

۱- سعدی، کلیات سعدی، قضاید، ص ۵۲ / در سیاست‌نامه، هم تقوا از جمله خصال و ویژگیهای برگزیده پادشاه شمرده می‌شود. رک. سیاست‌نامه، فصل اول، ص ۱۳.

شهریار، آیینة تمام‌نمای حکومت و نماینده تمام قوت‌ها و ضعف‌های نظام سیاسی مورد نظر سعیدی است و اگر «شهریار» به‌راستی یار و یاور شهر و کشور باشد، بی‌شک حکمرانی مطلوب است.

هر که سیمای راستان دارد

سر خدمت برآستان دارد
او لازمه ملک‌داری را «دیانت» و «فرهنگ و هوش» می‌داند و معتقد است که این هر دو در شهریار باید توأم باشد:

ملک‌داری با دیانت باید و فرهنگ و هوش

مست و غافل کی تواند؟ عاقل و هشیار باش^۱
از طرفی شرط پادشاهی موفق در روز را، سوز و گداز و نیایش شبانه پادشاه به درگاه معبود می‌داند و به شهریار می‌گوید:

حق چندین کرم و رحمت و رأفت شرط است

که به جای آوری و سست‌وقایی نکنی

پادشاهیت میسر نشود روز به خلق

تا به شب بر در معبود‌گدایی نکنی^۲
و تأکید می‌کند که:

دعا کن به شب چون گدایان به سوز

اگر می‌کنی پادشاهی به‌روز

او تواضع و خضوع و خشوع در پیشگاه خداوند را از زینت‌های زینده شهریاران می‌داند و در مدح ابوبکر بن سعد زنگی می‌گوید:

کله‌گوشه بر آسمان برین

هنوز از تواضع سرش بر زمین

و استدلال می‌کند که:

گدا گر تواضع کند خوی اوست

ز گردن‌فرازان تواضع نکوست

اگر زیردستی بیفتد چه خاست؟

زبردست افتاده مرد خداست^۳

سعیدی حتی در مقام مدح شهریار، جسورانه و واقع‌گرایانه سعی می‌کند که خودخواهی‌ها و نفسانیات او را تحریک نکند، بلکه او را به عبادت و بندگی معبود توجه دهد و به نفس خود در مدح شهریار نهیب می‌زند که:

مگو پای عزت بر افلاک نه

بگو روی اخلاص بر خاک نه

به طاعت بنه چهره بر آستان

که این است سر جاده راستان

و در قالب یک توصیه و اندرز پدرا نه به پادشاه تلقین

می‌کند که «توانگر» فقط خداست و پادشاه یکی از خیل «گدایان» درگاه خداوندی است و به او می‌آموزد که در نیایش با خدای خود عاشقانه نجوا کند که:

... پروردگارا توانگر تویی

توانای درویش‌پرور تویی

نه کشورخدایم نه فرماندهم

یکی از گدایان این درگم

تو بر خیر و نیکی دهم دسترس

وگر نه چه خیر آید از من به کس^۴

و در نهایت توفیق پادشاه را در فرمانبری خداوند و نگهداری خلق می‌داند:

فرمانبر خدای و نگهدار خلق باش

این هر دو قرن اگر بگرفتی سکندری

عمری که می‌رود به همه حال جهد کن

تا در رضای خالق بی‌چون به سربری^۵

می‌توان گفت مضمون یا به عبارت روشن‌تر ویژگی خداترسی لازمه زندگی و حیات سلطنت است. این موضوع در اکثر کتابهایی که زبانی پندآمیز دارد، ذکر شده است. در قابوستامه می‌خوانیم: «پس اگر پادشاه باشی پادشاهی پارسا باش و چشم و دست از حرم مردمان دور دار و پاک‌شلووار باش که پاک‌شلواری از پاک‌دینی است.»^۶

۱- کلیات سعیدی، قطعات، ص ۱۴۲.

۲- همان، ص ۱۵۳.

۳- بوستان، دیباچه، ص ۳۸.

۴- دکتر جعفر شهیدی در این زمینه می‌گوید: «شاعران و مدیحه‌سرایان به جای خود، من از مذکران و واعظان پس از عصر پسر عبدالعزیز تا عصر سعیدی کسی را نمی‌شناسم که رویاروی پادشاهان و حاکمان سخن حق را چنین گستاخانه بر زبان آورده باشد. البته بوده‌اند کسانی که درون کتاب یا بر برگ دفترها موعظت‌هایی بلیغ‌تر و سخت کرده‌اند، اما جز خود و خاصگان ایشان کسی را بر آن وقوف نبوده است؛ آشکارتر بگویم: در آنچه نوشته‌اند بیم جان نداشته‌اند، اما سعیدی این سخنان را رویاروی پادشاهان و امیران گفته یا نوشته و برای آنان فرستاده است. این نکته همچنان پوشیده است که چرا از این گروه بزرگ که بدنام شاعر معروف بودند و با درگاه بزرگان شناسا و مأنوس، هر چه می‌بینیم نملق، فروتنی، ذلت و گدایی است، تنها بزرگ‌منشی و حق‌گویی را در سخن سعیدی می‌یابیم.» ر.ک. ذکر جمیل سعیدی، ج ۲، ص ۳۷۴-۳۷۰.

۵- بوستان، دیباچه، ص ۴۱.

۶- سعیدی، کلیات سعیدی، قضااید، ص ۶۲.

۷- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، قابوستامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۳، ص ۲۲۷.

بد ظلم جایی که گرده دراز
نبینی لب مردم از خنده باز

دادگری

سعدی دادگری^۱ را محور اصلی حاکمیت و هدف اصلی تشکیل حکومت می‌داند. او معتقد است که: «پادشاهان و لشکریان از بهر محافظت رعیت‌اند تا دست تطاول قوی را از ضعیف کوتاه گردانند؛ چون دست قوی کوتاه نگردانند... این پادشاه را فایده نباشد، لاجرم بقایی نکند.»^۲ او ستمگری شهریار را معادل ویرانی کشور می‌داند و می‌گوید اگر اراده قاهره حضرت حق بر ویرانی ملکی قرار گیرد، پادشاه ظالمی را بر آن ملک می‌گمارد و اگر نیکبختی و کامرانی قومی را اراده کند حاکمی عادل در سرزمین آنها بر تخت می‌نشانند:

به قومی که نیکی پسندد خدای

دهد خسروی عادل و نیک‌رای

چو خواهد که ویران شود عالمی

کند مُلک در پنجه ظالمی

سعدی در ادامه، حتی شهریار ستمگر را ریزش خشم خدا بر مردم می‌داند:

سگالند از او نیکمردان حذر

که خشم خدای است بیدادگر^۳

سعدی عدالت را امری کلی، انسانی، فراملی و فرااعتقادی می‌داند و بر این باور است که عدالت شهریار، مثل باران که بی دریغ بر بام و بر همگان می‌بارد، باید شامل همه افراد کشور، با هر اعتقاد و اندیشه‌ای که دارند بشود:

خطاب حاکم عادل، مثال باران است

چه در حدیقه سلطان، چه بر کنیسه عام

و به شهریار تذکر می‌دهد که:

اگر رعایت خلق است، منصف همه باش

نه مال زید حلال است و خون عمرو حرام^۴

و هشدار می‌دهد که در اجرای عدالت، شهریار نباید به سمت خاصی میل داشته باشد و می‌گوید: «حاکم عادل به مثال دیوار محکم است، هر گه که میل کند، بدان که روی در خرابی دارد.»^۵

سعدی همواره و به مناسبت‌های مختلف به شهریار یادآور می‌شود که هیچ پادشاهی دوام همیشگی نداشته است. پس باید به آنچه که ماندگار است، پرداخت و از بهترین ماندگاران «معدلت» است که نام نیک همیشگی برای شهریار بر جای می‌گذارد:

جهان نماند و آثار معدلت ماند

به خیر کوش و صلاح و سداد و عفو و کرم

که ملک و دولت ضحاک بی‌گناه‌آزار

نماند و تا به قیامت بر او بماند رقم^۶

او به پادشاه یادآور می‌شود که در کتاب تاریخ بشری جز نامی نیک یا بد از او بر جای نخواهد ماند و از او می‌خواهد که اگر نام نیک می‌طلبید عدالت‌گستر باشد:

عدل اختیار کن که به عالم نبرده‌اند

بهتر ز نام نیک، بضاعت مسافران^۷

و متذکر می‌شود که بدون پرداختن به عدالت، طلب نیکنمایی توقع بجایی نخواهد بود و «پادشاهی که عدل نکند و نیکنمایی توقع دارد بدان ماند که جو همی کارد و امید گندم دارد.»^۸ او از زبان دهقانی که شب‌هنگام، ناشناخته پادشاهی ستمگر را بد گفته و روز بی‌باکانه زیر تیغ غضب او و در یک قدمی مرگ، زبان‌آوری می‌کند، خطاب به شهریار می‌گوید:

چو بیداد کردی توقع مدار

که نامت به نیکی رود در دیار...

تو را چاره از ظلم برگشتن است

نه بیچاره بی‌گناه کشتن است

مسرا پنج روز دگر مانده گیر

دو روز دگر عیش خود رانده گیر

نماند ستمکار بد روزگار

بماند بر او لعنت پایدار

سپس به اندرز شهریار لب می‌گشاید که فریب ستایش درباریان متملق را نخورد و کاری کند که مورد مدح توده مردم قرار گیرد:

تو را نیک پند است اگر بشنوی

وگر نشنوی خود پشیمان شوی

۱- «اساس عالم مطلوب سعدی عدالت و دادگستری یا به تعبیر او نگرهبانی خلق و ترس از خدای است به همین سبب نخستین و مهمترین باب کتاب خود را بدین موضوع اختصاص داده است. وی سلطانی را می‌پسندد که روی اخلاص بر درگاه خداوند نهد. روز، بندگان را خداوندگار باشد و شب، خداوند را بنده حق‌گزار» ر.ک. کتاب «مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی»، ص ۴۰۶.

۲- کلیات سعدی، نصیحة الملوك، ص ۲۰.

۳- بوستان، باب اول، ص ۵۹.

۴- کلیات سعدی، قطعات، ص ۱۴۲.

۵- همان، نصیحة الملوك، ص ۱۶.

۶- کلیات سعدی، قصاید، ص ۳۸.

۷- همان، قطعات، ص ۱۴۷.

۸- همان، نصیحة الملوك، ص ۲۲.

بدان کی ستوده شود پادشاه
که خلقت ستایند در بارگاه؟

چه سود آفرین بر سر انجمن

پس چرخه نفرین کنان پیرزن^۱
سعدی رعایت عدل و انصاف را که پشتوانه معنوی و
مردمی حاکمیت است، از انباشتن خزانه که پشتوانه مادی
و اقتصادی است مهمتر می‌داند و ستم بر مردم را برای
انباشتن خزانه عاقلانه نمی‌داند و به پادشاه می‌گوید:
عدل و انصاف و راستی باید

ور خزینه تهی بود شاید
نکند هرگز اهل دانش و داد

دل مردم خراب و گنج آباد
پادشاهی که یار درویش است

پاسبان ممالک خویش است^۲
از زبان زاهدی در جواب پادشاهی ظالم، که از حال
پادشاهان، در قیامت پرسیده است، می‌گوید: «سلطان
عادل که جانب حق نگه دارد و خاطر خلق نیازارد و
سایه همت بر مال رعیت توانگر بیندازد، در دو گیتی
پادشاه باشد.

دادگر اندر دو جهان پادشاست

ور نه هم آنجا و هم اینجا، گداست^۳
سعدی رفتار پادشاهان را به عنوان پیشوا و اسوه و
الگوی عملی کارگزاران حکومت در تثبیت پایه‌های
عدل، بسیار مهم می‌داند و از اینکه آنها بنیاد ظلمی یا
بدعتی را ولو اندک بنهند، تحذیر می‌دهد؛ و داستانی از
انوشیروان نقل می‌کند که روزی به غلامی که از شکارگاه
برای آوردن نمک به ده مجاور می‌فرستد، سفارش
می‌کند که: «زنتار تا نمک به قیمت بستانی، تا رسمی
نگردد و دبه خراب نشود. گفتند: این قدر چه خلل کند؟
گفت: بنیاد ظلم به جهان، اول اندک بوده است و به مزید
هر کس به این درجه رسیده است.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی

برآورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد

ز نند لشکریانش هزار مرغ به سیخ^۴
شیخ اجل در قالب پند خسرو به شیرویه، سرپیچی
شهریار را از عدالت موجب گریز مردم از کشور و باعث
بدنامی پادشاه می‌داند:

... الا تا نیچی سراز عدل و رای

که مردم ز دستت نییچند پای
گریزد رعیت ز بیدادگر
کند نام زشتش به گیتی سمر

از آن بهره‌ورتر در آفاق نیست
که در ملکرانی به انصاف زیست

چو نوبت رسد زین جهان، غربتش

ترحم فرستند بر تربتش
او به شهریاران آگاهی می‌دهد که اگر کامرانی و
کامیابی و دوام پادشاهی و قدرت را در بیداد جست‌وجو
می‌کنند در اشتباهند، زیرا از قضا همه آنها به خوبی و
کمال در عدل به دست می‌آید:

... گمانش خطا بود و تدبیر سست

که در عدل بود آنچه در ظلم جست^۵
و از باب نمونه شهریار معدلت‌گستر و ممدوح خود

سعدبن ابوبکر زنگی را در عدالت، مثال می‌زند که در
عهد او عدالت:

چنان سایه گسترده بر عالمی

که زالی نیندیشد از رستمی
همه وقت مردم ز جور زمان

بنالند و از گردش آسمان
در ایام عدل توای شهریار

ندارد شکایت کس از روزگار
و با نگرانی از آینده می‌گوید:

به عهد تو می‌بینم آرام خلق

پس از تو ندانم سرانجام خلق^۶
سعدی پس از آنکه اصل عدالت را توجیه و تبیین کرد
و از زوایای گوناگون قدرت، اقتصاد، مردم، اخلاق،
قیامت و... آن‌را مورد مذاقه قرار داد، از شهریار می‌خواهد
که اولاً خود اهل بیدادگری نباشد:

آن ستم‌دیده ندیدی که به خونخواره چه گفت؟

ملکا جور مکن چون به جوار تو دریم
گله از دست ستمکار به سلطان گویند

چون ستمکار تو باشی گله پیش که بریم^۷
ثانیاً از تمام امکانات و قدرت خود برای رفع ستم از هر
مظلومی بکوشد، زیرا که وجود «پادشاه از بهر دفع
ستمکاران است و شحنه برای خونخواران و قاضی
مصلحت‌جوی طراران»^۸ اگر در گستره پهن‌اورترین

۱- بوستان، باب اول، ص ۶۹.

۲- کلیات سعدی، مثنویات، ص ۱۶۰.

۳- همان، نصیحة الملوک، ص ۱۹.

۴- گلستان، باب اول، ص ۷۴.

۵- بوستان، باب اول، ص ۶۱ و ۴۳.

۶- همان دیباچه، ص ۳۸ و ۳۹.

۷- کلیات سعدی، قطعات، ص ۱۴۶.

۸- گلستان، باب ۸، ص ۱۸۹.

پادشاهی و در دوردست‌ترین سرحدات کشور، بیدادی بر
مظلومی رود، سعدی مسؤولیت آن را با پادشاه می‌داند و
خطاب به او می‌گوید:

... که نالد ز ظالم که در دور توست

که هر جور کو می‌کند، جور توست

و در مقام ریشه‌یابی ستم متذکر می‌شود که:

نه سگ دامن کاروانی درید

که دهقان نادان که سگ پرورید^۱

از این‌رو بر پادشاه است که «داد ستمدیدگان بدهد تا
ستمکاران خیره نگردند که گفته‌اند: سلطان که رفع دزدان
نکند، حقیقت، خود کاروان می‌زند.»^۲

خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی

به دولت تو گنه می‌کند به انبازی^۳

سعدی که بقای مُلک را فقط در رفع ظلم از مظلوم می‌داند
به شهریار می‌گوید:

تورا که رحمت و داد است و دین، بشارت باد

که جور و ظلم و تعدی ز خلق برداری

بقای مملکت اندر وجود یک شرط است

که دست هیچ قوی بر ضعیف نگماری^۴

و در مقامی که حاکم، ظالم باشد، دیگران را سرزنش
نمی‌کند اگر ظلمی به کسی روا دارند:

چون نکند رخنه به دیوار باغ

دزد؟ که ناطور همان می‌کند^۵

سعدی که رفع ستم را از وظایف مهم و اولیة شهریار
می‌داند، از او می‌خواهد که به گزارش حاجبان و
سرهنگان و درباریان اکتفا نکند، بلکه خود پیگیر دریافتن

اطلاعات درخصوص ستمگران باشد. حتی می‌گوید
گسترده‌گی دربار و جلال و شوکت قصر پادشاهی نباید
باعث نرسیدن فریاد دادخواهان به شهریاران باشد، بلکه

آنان باید «جایی بنشینند که اگر دادخواهی فغان برآورد
باخبر باشند که حاجبان و سرهنگان نه هر وقتی مهمات
رعیت به سمع پادشاه رسانند.»^۶ او دفع‌الوقت و تساهل

در گوشمالی ظالم را جایز نمی‌داند و از شهریاری که در
این کار سرعت لازم را به خرج نداده گله می‌کند که تا تو
آمادهٔ پیکار ظالم شوی او بلایایی را که نباید بر سر مردم

آورده است:

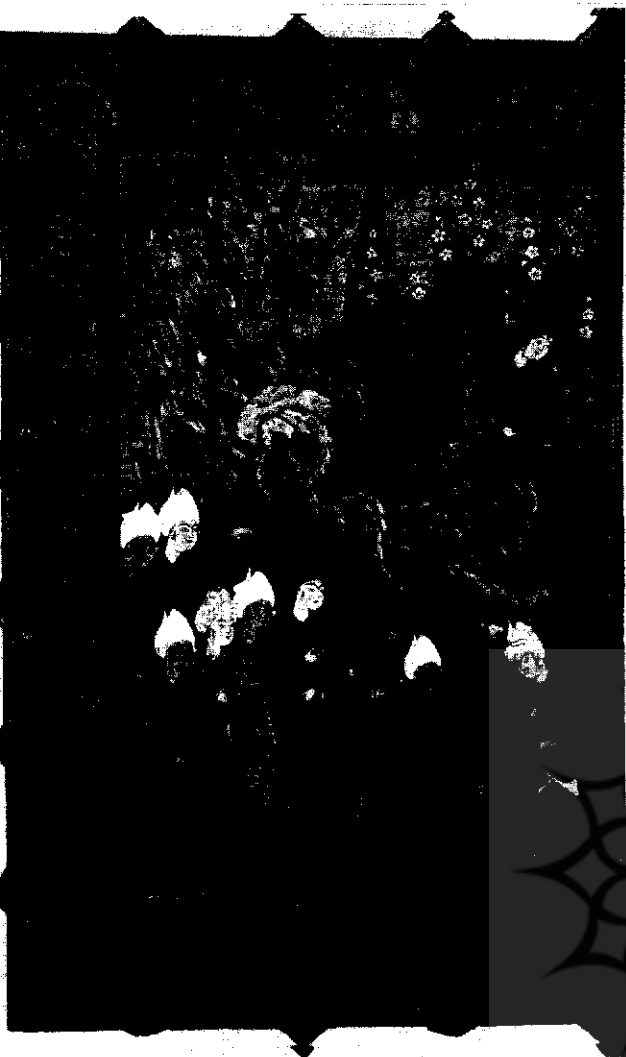
نکنی دفع ظالم از مظلوم

تا دل خلق نیک بخراشند

تا تو با صید گرگ پردازی

گوسفندان هلاک می‌باشند^۷

در این میان مجازات و تأدیب کارگزاران ستم‌پیشه را
چون عواقب آن برگشت مستقیم به شخص شهریار دارد



مهمتر می‌داند و از شهریار می‌خواهد که به گوشمالی
آنان قانع نشود، بلکه آنها را به اشد مجازات برساند:

... مکافات مودی به مالش مکن

که بیخس برآورد باید ز بن

مکن صبر بر عامل ظلم دوست

چه از فربهی بایدش کند پوست

۱- بوستان، باب اول، ص ۵۳.

۲- کلیات سعدی، نصیحة‌الملوک، ص ۱۰.

۳- گلستان، باب ۸، ص ۱۷۱، در قابوسنامه نیز آمده است: «و
بر دزد رحمت مکن و عفو کردن خونی روا مدار اگر مستحق
خونی را عفو کنی تو نیز بدان خون به قیامت شریک باشی و
گرفتار» ر.ک. قابوسنامه، ص ۲۲۹.

۴- کلیات سعدی، قصاید، ص ۵۹.

۵- کلیات سعدی، قطعات، ص ۱۳۲.

۶- همان، نصیحة‌الملوک، ص ۲۲.

۷- کلیات سعدی، قطعات، ص ۱۳۲.



آوردن بر بدان، ستم است بر نیکان و عفو کردن از ظالمان، جور است بر درویشان.^۵ و با آنکه همواره به شهریار سفارش می‌کند که به دنبال بهانه‌ای برای بخشش خطاکاران باشد، ولی در عین حال از او می‌خواهد که از «قطع دزدان و قصاص خونیان، به شفاعت دوستان در نگذرد.»^۶ او بخشیدن ستمگر را ستم بر همه خلق و ستم بر او را عین عدالت می‌داند و تأکید می‌کند که:

مبخشای بر هر کجا ظالمی است

که رحمت بر او، جور بر عالمی است
جهانسوز را کشته بهتر چراغ
یکی به در آتش، که خلقی به داغ
و باز یادآوری می‌نماید که:

هر آن کس که بر دزد رحمت کند

به بازوی خود کاروان می‌زند
و بر این اساس شهریار را تشجیع می‌کند که بدون دغدغه:
جفایبندگان را بده سر به باد
و بدان و مطمئن باش که:

ستم بر ستم‌پیشه عدل است و داد^۷
و در ابرام این حکم نقل می‌کند که: «انوشیروان عادل را که به کفر منسوب بود به خواب دیدند در جایگاهی خرم و خوش؛ پرسیدند این مقام به چه یافتی؟ گفت: بر مجرمان شفقت نبردم و بی‌گناهان نیازردم.»^۸
از سویی برای آنکه مبدا تأکید فراوان بر «شفقت نبردن بر مجرمان» باعث شود که شهریار سختگیری نابجا و خشم‌رانی بیش از اندازه در مورد آنان به کار بندد باز هم رعایت حریم حدود را متذکر می‌شود؛ گویی در نظام مدیریتی مورد نظر سعدی خشم راندن از سر انتقام و کینه‌توزی برای تشفی جایگاهی ندارد و غضبناکی بر زیردستان هم وقتی رواست که ریشه در دادگری و مهربانی داشته باشد و اگر با خشونت رگی از ظالمی قطع می‌شود، باید بر زخم آن مرهمی از عطف و مهربانی نهاد.

سر گرگ باید هم اول برید
نه چون گوسفندان مردم درید...^۱
و البته این‌گونه بریدن سر گرگها را برای عبرت همگان لازم می‌داند و معتقد است که این کشتن، نویدبخش حیات با نشاط و سالم و همراه با امنیت برای کل جامعه است. قبلاً گفتیم که مصلح‌الدین خونریزی را فقط برای پیشگیری از خونریزی بیشتر مجاز می‌داند:

اگر خونی نریزد شاه عالم
بسا خونا که در عالم بریزند
بباید کشت هر یک چند گرگی
به زاری تا دگر گرگان گریزند^۲

سعدی که خود تربیت‌شدهٔ مکتبی است که پیامبرش در عین آنکه رحمة للعالمین است،^۳ حیات با نشاط جامعه را در قصاص می‌داند،^۴ به شهریار آگاهی می‌دهد که مبدا در کار شفقت و مهربانی، از حدود درگذرد و حرمت حریم دادگری نگه ندارد و فراموش کند که «رحم

۱- بوستان، باب اول، ص ۴۳.
۲- کلیات سعدی، قطعات، ص ۱۳۴.
۳- و ما ارسلناک الراحمة للعالمین، سورة انبیا آیه ۱۰۷.
۴- و لکم فی القصاص حیاة یا اولی‌الالباب، سورة بقره، آیه ۱۷۹.
۵- گلستان، باب ۸، ص ۱۷۱.
۶- کلیات سعدی، نصیحة الملوک، ص ۹، یادآور بیت معروف: ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان
۷- بوستان، باب دوم، ص ۹۸.
۸- کلیات سعدی، نصیحة الملوک، ص ۹.

درشتی و نرمی به هم در به است

چو رگزن که جراح و مرهم نه است^۱
او می خواهد خشم آوردن شهریار بر زیردستان، از نوع
خشم پدر بر پسر باشد، یعنی در عین صلابت و جدیت،
آمیخته با مهربانی و برای اصلاح:
به فرمانبران بر، شه دادگر
پسردوار خشم آورد بر پسر
گهش می زند تا شود دردناک

گاهی می کند آبش از دیده پاک^۲
سعدی برای تبیین مهار خشم، هنگام برانگیختن
عواطف و پیشگیری از تأثیر آن در قضاوت، نقل می کند
که: «یکی از پسران هارون الرشید پیش پدر آمد،
خشمناک، که فلان سرهنگزاده مرا دشنام مادر داد. هارون
جلسای حضرت را گفت: جزای چنین کس چه باشد؟ یکی
اشارت به کشتنش کرد و دیگری به زبان بریدن و دیگری
به مصادره کردن و نفی. هارون پسر را گفت: ای پسر کرم
آن است که عفو کنی و اگر به ضرورت انتقام خواهی تو
نیز دشنام مادر ده، نه چندان که انتقام از حد بگذرد که آنکه
ظلم از طرف تو باشد و دعوی از قیل خصم»^۳
از طرفی برای آنکه این همه تأکید به اجرای عدالت،
شهریار را به شخصیتی متصلب و خشک مغز و
بی گذشت تبدیل نکند، به او یادآوری می کند در امر
عدالت هم، به خصوص آنجا که حق الناس در کار نباشد،
زیاد سختگیر و متعصب نباشد و از خطاهای خُرد
بیچارگان درگذرد:

چون خداوندت بزرگی داد و حکم

خرده از خردان مسکین در گذار
چون زبردستیت بخشید آسمان
زیردستان را همیشه نیک دار^۴
و از او می خواهد که اگر امید بخشایش به درگاه
خداوندی دارد، عفو و کرم بر زیردستان را فراموش نکند:
اگر توقع بخشایش خدایت هست
به چشم عفو و کرم بر شکستگان بخشای
دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مسجوی

دلی به دست کن و زنگ خاطری بزدای^۵
سعدی پس از آنکه در ستایش عدالت و تشویق
شهریار به پرداختن به آن و در رفع ستم از مظلومان و
سرکوب ستم پیشگان داد سخن داد، پیش چشم کسانی که
در مستی قدرت و هیاهوی حکومت، گوش شنوایی
برای اندرزهای او نداشته اند، تصاویری از عاقبت
ستمگری را ترسیم می کند. شاید دانستن عاقبت بد بیداد،
راهنمای آنان به سوی دیار بهشت آیین داد باشد. او

عقوبت بسیاری از بدکرداری ها و ستمکاری ها را دامنگیر
دنیای عاملان می داند. در داستان پادشاهی که بیماری
رشته داشت، گویا می خواهد بگوید که بر اثر ستمگری،
خداوند این بیماری را برای او مقدر کرده است و وقتی به
توصیه پیر مبارکدم و نیک نهادی از ستم، توبه و دادگری
پیشه می کند و در بادی امر همه زندانیان را آزاد می سازد،
بلافاصله با دعای پیر شفا می یابد:
که حق مهربان است بر دادگر

بخشای و بخشایش حق نگر^۶
شیخ شیراز، معتقد است که تعاملی نانوشته ولی
قوی و قانونمند بین عملکرد انسان و آنچه که روزگار
برای او مقدر می دارد - به خصوص جایی که دعای
گوشه نشینی یا نفرین دردمندی هم در کار باشد - وجود
دارد. در حکایت ظالمی که «هیزم درویشان خریدی به
حیف و توانگران را دادی به طرح» و نشنیدن سخن
صاحب دلی که به او می گفت:

زورت از پیش می رود با ما

با خداوند غیب دان نرود
زورمندی مکن بر اهل زمین

تا دعایی بر آسمان نرود
می گوید: «شبی آتش مطبخ در انبار هیزم اش افتاد و سایر
املاکش بسوخت و از بستر نرمش به خاکستر گرم نشاند.
اتفاقاً همان شخصی که در گذار بود شنید که با یاران
می گفت: ندانم این آتش از کجا در انبار هیزم افتاد. گفت:
از دود دل درویشان.» پس از این داستان به شهریار هشدار
می دهد که:

حذر کن ز دود درون های ریش

که ریش درون عاقبت سر کند
به هم بر مکن تا توانی دلی

که آهی جهانی به هم بر کند^۷
او از یادآوری این نکته مهم غافل نیست که شهریاران
ستمگر، فاقد دوستان فداکار و واقعی هستند، زیرا ستم
محبت هیچ صاحب دلی را بر نمی انگیزد. می توان گفت که
دوستان شهریار ستمگر، دوست نمایانی هستند که در
روز سختی در جبهه دشمن شهریار حضور پیدا می کنند:

۱- بوستان، باب اول، ص ۴۵.

۲- بوستان، باب اول، ص ۴۵.

۳- گلستان، باب اول، ص ۸۲.

۴- کلیات سعدی، قصاید، ص ۲۷.

۵- کلیات سعدی، قصاید، ص ۵۳.

۶- بوستان، ص ۶۴.

۷- گلستان، باب اول، حکایت ۲۶، ص ۷۸.

سعدی که رفع ستم را از وظایف مهم و اولیه شهریار می‌داند، از او می‌خواهد که به گزارش حاجبان و سرهنگان و درباریان اکتفا نکند، بلکه خود پیگیر دریافتن اطلاعات درخصوص ستمگران باشد. حتی می‌گوید گسترده‌گی دربار و جلال و شوکت قصر پادشاهی نباید باعث نرسیدن فریاد داخواهان به شهریاران باشد.

اگر بد کنی چشم نیکی مدار
که هرگز نیارد گز، انگور بار

نپندارم ای در خزان کشته جو

که گندم ستانی به وقت درو...^۵

سعدی، ستمگر را فردی می‌داند که همگان در کمین او هستند تا - همچنان که گذشت - اگر روزی در موضع ضعف قرار گرفت، انتقام هر آنچه را که بر سر خلق آورده است از او بگیرند. او معتقد است که:

نفس ظالم مثال زنبور است
که جهانش ز دست می‌نالند

صبر کن تا بیوفتد روزی

که همه پای بر سرش مالند^۶

او در این مقام از زاویه دیگری هم، ستم بر ناتوانان را مورد بررسی قرار می‌دهد. توضیح اینکه، بسیار اتفاق افتاده که توانای ستمگری در مقابله با ناتوانی شکسته و شرمنده شود، از این‌رو به هر ستمگری نصیحت می‌کند که:

مکن! پنجه از ناتوانان بدار

که گر بکنندت شوی شرمسار

که زشت است در چشم آزادگان

بیفتادن از دست افتادگان^۷

در پایان به شهریار ستم‌پیشه هشدار می‌دهد که فرصت ستمکاری او در نهایت، با مرگ به سر می‌آید و در آن هنگام مردم به جزای اعمال او حکومت را از فرزندانش خواهند ستاند و خاندانش هرگز روی آسایش نخواهند دید:

دوران ملک ظالم و فرمان قاطعش

چندان روان بود که برآید روان او

هرگز کسی که خانه مردم خراب کرد

آباد بعد از او نبود خاندان او^۸



- ۱- گلستان، ص ۶۴.
- ۲- همان، ص ۶۴.
- ۳- بوستان، باب اول، ص ۵۹.
- ۴- همان، ص ۶۲.
- ۵- بوستان، باب اول، ص ۶۳.
- ۶- کلیات سعدی، قطعات، ص ۱۳۴.
- ۷- بوستان، باب اول، ص ۶۱.
- ۸- کلیات سعدی، قطعات، ص ۱۴۸.

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیردست

دوستدارش روز سختی دشمن زورآور است

و متذکر می‌شود که در تمام بحرانهای اجتماعی،

سیاسی، اقتصادی و نظامی، علاقه‌مندی مردم به حکومت

می‌تواند تکیه‌گاه بسیار مستحکم و مورد اعتماد

حاکمیت باشد از این‌رو به شهریار توصیه می‌کند که:

با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین

زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است^۱

سعدی معتقد است که یکی از پیامدهای بیدادگری،

سقوط نظام سیاسی و از دست دادن قدرت است؛ از

این‌رو می‌گوید پادشاهی که ظلم می‌کند مانند کسی است

که پی دیوار ملک خود را تخریب می‌کند:

نکنند جورپیشه، سلطانی

که نیاید ز گرگ چویانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند

پای دیوار ملک خویش بکند^۲

و به شهریار هشدار می‌دهد که پیامد ستم، سقوط

سلطنت و گدایی بعد از پادشاهی است:

وگر جور در پادشایی کنی

پس از پادشاهی گدایی کنی^۳

او در ضمن «حکایت شحنة مردم آزار» یک نوع از این

گدایی بعد از پادشاهی را بدین گونه شرح می‌دهد که

صاحب‌منصبی که «از هول او شیر تر، ماده بود» روزی از

قضای بد روزگار - یا به دلیل همان تعامل نانوشته و

قانونمندی که پیشتر ذکر آن رفت - در چاه افتاد. رهگذری

فریاد استغاثه و استمدادش را شنید و او را شناخت،

سنگی بر سرش کوفت و گفت:

... تو هرگز رسیدی به فریاد کس

که می‌خواهی امروز فریادرس^۴؟

همه تخم نامردمی کاشتی

ببین لاجرم بر، که برداشتی

که بر جان ریشت نهد مرهمی؟

که دلها ز ریشت بنالد همی

تو ما را همی چاه کندی به راه

به سر لاجرم درفتادی به چاه...^۵

و اندرز می‌دهد که: